

سیری در زندگی و اندیشه‌های یحیی بن معاذ رازی

مسعود فروزنده*

چکیده

بررسی و شناخت زندگی، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های انسان‌هایی که در پرورش و پیش‌برد فرهنگ انسان و جنبه‌های معنوی و مادی زندگی او نقشی ایفا نموده و بر غنا و معنویت گنجینه دانش بشری افزوده‌اند، به شناخت سیر اندیشه انسان‌ها در طول تاریخ یاری می‌رساند و سبب می‌شود بینش‌ها و دیدگاه‌های انسان در هر دوره‌ای روشن شود. بنابراین، مقاله حاضر به بررسی زندگی، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های عارف، زاهد و سخنور مشهور قرن سوم هجری، یحیی بن معاذ رازی اختصاص یافته است. در این نوشتار، ابتدا درباره زندگی و سفرهای یحیی بحث شده، سپس اندیشه‌ها و دیدگاه‌های وی با توجه به سخنانی که از او در منابع مختلف نقل شده بررسی گردیده است.

واژگان کلیدی

یحیی بن معاذ، دیدگاه‌های عرفانی، ترک دنیا، توکل.

مقدمه

ابو زکریا یحیی بن معاذ بن جعفر (جعفری) الرازی الواعظ که عطار او را با القاب «چشمه روضه رضا، نقطه کعبه رجا، ناطق حقایق و واعظ خلایق» (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۱) توصیف

Email: foroozandeh@lit.sku.ac.ir

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد.



می‌کند، از طبقه اولی عرفاست. کنیه یحیی، ابوزکریا و لقب وی واعظ است (ابن‌ندیم، ۱۳۴۶، ۳۴۴؛ بغدادی، ۱۹۵۵، م، ۵۰۶؛ ذهبی، ۱۴۰۶، ج ۱۳، ۱۵).

یحیی در ری متولد شد. از سال تولد او اطلاعی در دست نیست. از حوادث و مراحل زندگی او نیز اطلاعات جامعی نداریم و آگاهی ما در مورد این عارف و واعظ محدود به توصیف‌ها و اشاره‌هایی است که تذکره‌نویسان و دیگر نویسندگان آثار عرفانی و اسلامی در مورد یحیی مطرح کرده‌اند. در این آثار مطالبی در مورد مهارت وی در سخنوری، سخنان، سفرها و حکایاتی از زندگی او در ارتباط با عرفای دیگر، یاران و نزدیکانش آمده است.

یحیی پس از فراگرفتن مقدمات علوم، به ریاضت و سیر و سلوک پرداخت و عارف و سخنوری مشهور شد، چنان‌که ذهبی از او با عنوان «حکیم اهل زمانه و از بزرگان مشایخ» (ذهبی، ۱۴۱۲هـ.ق، ۳۷۳) یاد می‌کند و در جای دیگر او را «یگانه روزگار می‌داند» (همان، ۱۴۰۶هـ.ق، ۱۵). ابوالقاسم قشیری درباره او می‌نویسد: «بی‌همتا بود اندر زمانه خویش و زبانی داشت اندر رجا بدان مخصوص و به سخن معرفت» (قشیری، ۱۳۷۴، ۴۳). عطار معتقد است که یحیی «در علم و عمل قدمی راسخ [داشت] و به لطایف و حقایق مخصوص بود و به مجاهده و مشاهده موصوف بود و صاحب تصنیف» (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۱). بنا بر نقل قولی که از حضری در کشف‌المحجوب آمده است: «یحیی را هرگز جاهلیت نبود و بر وی کبیره‌ای نرفت و اندر معاملات و برزش جدی داشت که کس طاقت وی نداشتی از اصحاب» (جلابی هجویری، بی‌تا، ۱۷۴).

مسلم است که یحیی از حکما و عرفا و زهاد یگانه عصر خویش بود (کاشانی، ۱۳۷۶، ۲۷۹). او را از نخستین سراینندگان شعر عرفانی نیز دانسته‌اند (یثربی، ۱۳۶۸، ۵۶۲). یحیی پس از چندی که به ریاضت و سیر و سلوک باطنی می‌پردازد و در سخنوری و عرفان و زهد دستی پیدا می‌کند، راهی سفر می‌شود و به سیر در آفاق می‌پردازد.

چنین می‌نماید که یحیی وقتی راهی سفر شد آوازه عرفان و زهد و قدرت سخنوری او در تمامی بلاد اسلامی پیچیده بود؛ به گونه‌ای که به هر شهری که وارد می‌شد همه به



استقبال او می‌شتافتند و توده مردم و حتی عرفا و علمای بزرگ، به سخن او گوش می‌دادند. بنابراین، در ادامه بحث، اشاره‌ای به ویژگی‌های کلام و قدرت سخنوری یحیی و سفرهای وی خواهد شد و سپس اندیشه‌های او بررسی می‌شود.

سخنوری یحیی

یحیی کلامی مؤثر و دلنشین داشت و سخن خود را به امثال، اشعار عربی و فارسی و جملات آمیخته به حکمت و دانش می‌آراست. چنانکه ابن خلکان در مورد کلام وی می‌نویسد یحیی اشارات و عباراتی نیکو و زیبا دارد (ابن عباس، ۱۳۴۶، ج ۶، ۱۶۵). مؤلف الاعلام او را صاحب «کلمات سائر» می‌داند (زرکلی، ۱۳۸۹ هـ.ق، ج ۹، ۲۱۸). یوسف بن حسین الرازی در مورد قدرت سخنوری یحیی می‌نویسد: «به صد و بیست شهر رسیده‌ام، به دیدار علما و حکما و مشایخ، هیچ کس ندیدم قادرتر بر سخن از یحیی معاذ الرازی» (ابن الجوزی، ۱۴۰۶ هـ.ق، ۹۱). هجویری در این باره می‌گوید: «من کلام وی را سخت دوست دارم که اندر طبع رقیق است و اندر سمع لذیذ و اندر اصل دقیق و اندر عبارت مفید» (جلابی هجویری، بی‌تا، ۱۷۴).

سفرهای یحیی و هم‌نشینان و هم‌عصران او

یحیی سفرهای زیادی به بلاد اسلامی داشته است. او به هر شهری که وارد می‌شد برای مردم آن شهر موعظه و سخنرانی می‌کرده است. این امر سبب شده که او را به فرقه کرامیه منسوب کنند.^۱

«یحیی بن معاذ به شیوه کرامیان وعظ می‌کرد و احوال وی در توکل و مسافرت‌های او در بادیه که لازمه ترک کسب و میل به عزلت و انزوای وی بوده است تا حدی از ارتباط وی با تعلیم کرامیان حکایت دارد» (زرین کوب، ۱۳۵۷، ۴۹).

از سفرهای یحیی به شیراز، بغداد، نیشابور، بلخ و دیگر شهرهای خراسان حکایاتی نقل کرده‌اند. ذهبی در مورد سفر یحیی به شیراز می‌نویسد:



یحیی به شیراز وارد شد در حالی که ریش سفید زیبایی داشت و لباسی سیاه پوشیده بود. پس از منبر بالا رفت. در حالی که مردم بسیاری برای شنیدن سخنان وی گرد آمده بودند در ابتدای سخن به نقل اشعار زیر پرداخت:

مَوَاعِظُ الْوَاعِظِ لَنْ تُقْبَلَا حَتَّى يَعْطِيَهَا قَلْبُهُ أَوْلَا
يَا قَوْمُ مَنْ أَظْلَمَ مِنْ وَاِعْظِ خَالَفَ مَا قَدْ قَالَه فِي الْمَلَا؟
أُظْهِرَ بَيْنَ النَّاسِ أَحْسَانُهُ وَ بَارَزَ الرَّحْمَنَ لَمَّا خَلَا

سپس از کرسی افتاد و در آن روز حرفی نزد. پس از آن دل‌های اهل شیراز را تسخیر کرد، به گونه‌ای که هر گاه می‌خواست آنان را می‌خنداند و هر گاه اراده می‌کرد آنها را می‌گریاند (ذهبی، ۱۴۱۲هـ.ق، ۳۷۳-۳۷۵).

مؤلف تاریخ بغداد درباره سفر یحیی به بغداد می‌نویسد: یحیی به بغداد آمد؛ زهاد گرد او جمع شدند. سپس تختی برای او گذاشتند و او را برآن نشانند و همه در حضور او نشستند. در این میانه جنید سخنی بر زبان آورد. یحیی به او گفت: خاموش باش هنگامی که انسان‌ها سخن می‌گویند تو را چه به صحبت کردن (حافظ، ۱۳۴۹هـ.ق، ۲۰۸).

ابن‌الجوزی نیز در باره سفر یحیی به بلخ حکایتی آورده است: یحیی در شهر بلخ مهمان یک نفر علوی شد، علوی از یحیی پرسید: خداوند تو را تأیید کند درباره ما اهل بیت چه عقیده‌ای داری؟ یحیی گفت: چه گویم درباره گلی که به آب وحی سرشته شده و با آب رسالت کاشته و آبیاری شده؟ آیا جز بوی خوش مشک رستگاری و عنبر پرهیزگاری چیزی از آن به مشام می‌رسد؟ علوی دهان یحیی را پر از مروارید کرد. پس، فردا به دیدار او رفت. یحیی گفت: اگر تو به دیدار ما آمدی این کار تو به خاطر فضل و ارجمندی توست و اگر ما به دیدار تو بیاییم، به خاطر فضل و بزرگواری توست. بنابراین بزرگی و عزت از آن توست، چه تو به دیدار دیگران بروی و چه دیگران به دیدار تو بیایند (ابن‌الجوزی، ۱۴۱۲هـ.ق، ۱۴۹). مهم‌ترین نکته‌ای که از خلال این حکایات دریافت می‌شود این است



که یحیی در سخنوری مهارت زیادی داشته، به گونه‌ای که خیلی راحت می‌توانسته بر شنونده تأثیر بگذارد و کلام خود را در ذهن و ضمیر او جای دهد. علاوه بر مطالبی که در مورد سفرهای یحیی نقل شد، عطار حکایات مفصلی در مورد سفر او به نیشابور و دیگر شهرهای خراسان در کتاب تذکره اولیاء آورده است که برای پرهیز از اطاله کلام از نقل آنها خوداری می‌شود (ر.ک عطار، ۱۳۶۳، ۳۴۹، ۳۷۵-۳۷۶).

عارفان و یحیی

یحیی با عرفای بزرگ عصر خود مراوداتی داشته است. عارفانی که با یحیی همنشینی و ارتباط مرادی و مریدی داشته‌اند، عبارتند از:

۱. شاه بن شجاع کرمانی (انصاری، ۱۳۶۲، ۲۳۶)؛ ۲. ابوعثمان حیری (سهروردی، ۱۳۶۳، ۳۴۴)؛ ۳. محمد بن علی الترمذی (عطار، ۱۳۶۳، ۵۴۲)؛ ۴. ابویعقوب یوسف بن حسین الرازی (جامی، ۱۳۷۰، ۹۷)؛ ۵. بایزید بسطامی (جام، ۱۳۶۸، ۳۴۹)؛ ۶. ابراهیم خواص (زرین کوب، ۱۳۵۷، ۴۹).

یحیی را از سلسله راویان حدیث نیز دانسته‌اند، هر چند که گفته‌اند «احادیث مسنده قلبه» (۷۶۵/۳).

وی صاحب تصنیف‌هایی هم بوده است. مهم‌ترین اثر وی کتاب «مراد (المیردین)» و اثر دیگرش «فوائد شیخ یحیی معاذ» است (میکروفیلمی از کتاب فواید شیخ یحیی معاذ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در مجموعه‌ای به شماره ف. ۲۹۹۸ موجود است). (بغدادی، ۱۹۵۵م، ج ۶، ۵۱۶؛ ابن ندیم، ۱۳۴۶، ۳۴۴؛ محمد بن منور، ۱۳۶۶، ۲۳۶؛ سزگین، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۱، ۱۲۴).

در مورد سال وفات یحیی، تذکره‌نویسان و تمامی کسانی که به شرح زندگی وی پرداخته‌اند، اتفاق نظر دارند که او در روز دوشنبه ۱۶ جمادی الاولی سال ۲۵۸هـ.ق وفات یافته است (بغدادی، ۱۹۵۵م، ج ۶، ۵۱۶؛ سزگین، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۱، ۲۳؛ ابن الجوزی،



۱۴۰۶هـ.ق، ۹۱-۹۸؛ ابن ندیم، ۱۳۴۶، ۳۴۴؛ محمد بن منور، ۱۳۶۶، ۲۲۳؛ زرکلی، ۱۳۸۹هـ.ق، ج ۹، ۲۱۸؛ ابن عباس، ۱۳۴۶هـ.ق، ج ۶، ۱۶۵-۱۶۶).

اصطلاحات عرفانی در کلام یحیی

دیدگاه‌های یحیی درباره مسائل عرفانی و مصطلحاتی که بین عرفا رایج بوده، از سخنانی که از وی در منابع مختلف نقل شده است، دریافت می‌شود. گفتار یحیی بیشتر در مورد ترک دنیا، عزلت و انزوا، زهد، ورع، توحید، خوف و رجا، فقر، محبت، تواضع، پرهیز از کبر و خودبینی، توکل، ایمان، قناعت، شوق به توبه و مسایلی از این قبیل است. با مطالعه سخنان یحیی در باره مسائل عرفانی هم از نظریات او درباره این مسائل آگاه می‌شویم و هم سخنان این عارف به شرح و تبیین و شناخت بهتر این گونه مسائل و اصطلاحات خاص عرفا یاری می‌رساند. بنابراین در ادامه بحث ابتدا سخنان یحیی درباره مصطلحات عرفا و سپس موضوع‌های گوناگونی از قبیل ترک دنیا، حکمت، ویژگی‌های حکما، عارفان، زاهدان و اولیاء الله و تأثیر سخن نیک و سنجیده و در آخر نیایش‌های او نقل می‌شود؛ نیایش‌هایی که از خلال آنها می‌توان به روح لطیف و دیدگاه‌های عرفانی گوینده آنها پی برد.

توحید

از دیدگاه یحیی، توحید مانند نور است و شرک همچون آتش. نور توحید تمامی گناهان اهل توحید را می‌سوزاند، چنان‌که آتش شرک تمامی حسنات مشرکان را تبدیل به خاکستر می‌کند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۲) و نیز معتقد است: توحید، در یک کلمه، آن چیزی است که در اوهام تصور می‌شود. ولی برخلاف همه آن تصورات است و در واقع، به تصور انسان در نمی‌آید (ابن الجوزی، ۱۴۰۶هـ.ق، ج ۴، ۹۶).

توکل

به عقیده یحیی انسان هنگامی به مقام توکل می‌رسد که در همه امور به وکیلی خداوند



رضا دهد و خداوند را وکیل گرداند (قشیری، ۱۳۷۴، ۲۴۷؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۲) و نفس را در باطن ریاضت بدهد، به گونه‌ای که اگر خداوند سه روز به وی روزی ندهد، ضعیف نگردد و بتواند پایداری کند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۲).

همچنین معتقد است: انسان با صدق توکل می‌تواند از هر نوع بندگی جز بندگی خداوند رهایی یابد... هر که در توکل طعن کند درایمان طعن کرده است (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۸).

زهد

یحیی مطابق یک تلقی (حرف‌گرایی)، زهد را سه حرف می‌داند: «زا» و «ها» و «دال» و می‌گوید: منظور از «زا»ی زهد، ترک زینت است و «ها»ی آن ترک هواهای نفسانی و «دال» آن ترک دنیا. وی با این تعبیر می‌خواهد این مسأله را به اثبات برساند که ترک زینت‌ها، هواهای نفسانی و در نهایت انقطاع از دنیا لازمه زهد است و زاهد کسی است که از دنیا و آنچه در اوست دوری کند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۱). در جای دیگر گفته است: زهد باعث می‌شود که انسان ترک ملک و خواسته و دارایی بگوید همچنان که محبت باعث می‌شود ترک نفس و روح بگوید (قشیری، ۱۳۷۴، ۱۷۶).

یحیی معتقد بوده است: انسان موقعی به حقیقت زهد می‌رسد که سه چیز در وی موجود باشد: «عملی بی‌علاقه»، «قولی بی‌طمع» و «عزلی بی‌ریاست» (قشیری، ۱۳۷۴، ۱۷۸). از دید گاه یحیی انسان نباید زهد را پیشه خود قرار دهد تا به وسیله آن دنیا را به دست بیاورد، بلکه باید زهد را عبادت خود قرار دهد تا به واسطه آن آخرت را به دست آورد (حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۵۷). به عقیده او زهد باعث می‌شود انسان فقر اختیاری را برگزیند، نه فقر از روی اضطرار (سراج طوسی، ۱۹۱۴م، ۴۷).

خوف و رجا

یحیی، خوف را درختی می‌داند در دل که میوه آن دعا و تضرع و زاری است. وقتی دل



خایف شد، تمامی اندامها به اطاعت خداوند مشغول می‌شوند و از گناهان دوری می‌جویند. وی بلندترین منزل طالبان را خوف و بلندترین منزل و اصلان را حیا می‌داند. به نظر یحیی، خوف، زینت عبادت است و علامت آن را «کوتاهی عمل» می‌داند و نیز خوف را علامت فقر می‌داند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۰). او خوف و رجا را دو ستون ایمان می‌داند که سبب می‌شود، فرد دچار گمراهی نشود (جلابی هجویری، بی‌تا، ۱۷۴؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۲). همچنین گفته است: سه خصلت باعث پیدایش خوف در دل می‌شود: پیوسته فکر کردن و اشک ریختن، شوق به بهشت همراه با حالت ترس، به یاد دوزخ بودن با احساس ترس (غزالی، ۱۳۶۱، ۶۷-۶۸).

یحیی، شیرین‌ترین عطاها را خداوند را رجا به او و خوش‌ترین سخن‌ها را ثنای خداوند و دوست‌داشتنی‌ترین زمان‌ها را دیدار با او می‌داند (قشیری، ۱۳۷۴، ۲۰۰؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۵).

حصری گفته است: «یحیی معاذ طریق رجا را چنان سپرد که دست همه مدعیان به رجا را اندر خاک مالید» (جلابی هجویری، بی‌تا، ۱۷۴؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۱؛ یثربی، ۱۳۷۴، ۱۷۴). او در معنای رجا می‌گوید: «رجا تعلق قلب است به حصول امری محبوب در آینده» (سجادی، ۱۳۶۲، ۲۲۸). با مطالعه نیایش‌های یحیی می‌توان دریافت که بسیاری از مضامین این نیایش‌ها، بیان‌گر رجای یحیی به آمرزش خداوند و امیدواری به فضل و احسان اوست و در واقع، وی تأکید زیادی بر این مسئله داشته است.

قناعت

در مورد قناعت گفته است: قناعت با عث می‌شود که انسان درجات آخرت را برای خود ذخیره کند و زندگی خوشی را در دنیا برای خود فراهم کند (سهروردی، ۱۳۶۴، ۱۱۷).

فقر و غنا

در مورد فقر و غنا بین عارفان و صاحب‌نظران، اختلاف نظر وجود دارد. برخی فقر را بر غنا برتری می‌نهند و عده‌ای غنا را بر فقر و گروه سومی عقیده دارند، هر چه خواست خداوند باشد، انسان هم باید همان را بخواهد (ر.ک. جلابی هجویری، بی‌تا، ۲۸).



یحیی، غنا را بر فقر برتری می‌نهد و معتقد است «غنا فاضل‌تر که فقر» (جلاتی‌هی هجویری، بی‌تا، ۲۸) و نیز در باب فقر گفته است: فقر آن است که جز به خدا نیازمند نباشی و نشانه‌ی ظاهر فقر، نبودن کلیه اسباب فقر است (کاشانی، ۱۳۶۷، ۳۷۷).

شوق

شوق، میل قلب است به دیدار محبوب. یحیی، شوق را در این می‌بیند که انسان شهوت را از خود دور کند: «علامت شوق آن است که جوارح را از شهوت باز داری» (قشیری، ۱۳۷۴، ۵۱۶).

توبه

یحیی، معتقد است که توبه باعث از بین رفتن تمامی گناهان می‌شود (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۲). او توبه نصوح را در سه چیز می‌داند: «کم خوردن از بهر روزه، کم خفتن از بهر نماز و کم گفتن از بهر ذکر حق تعالی» (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۱). به نظر او شکستن توبه و گناه کردن، بسیار زشت و ناپسند است: «یک گناه بعد از توبه زشت‌تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه» (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۷؛ قشیری، ۱۳۷۴، ۱۴۵).

ورع

یحیی عقیده دارد «ورع ایستادن بود برحد علم بی‌تأویل» (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۱). و در جای دیگر گفته است «ورع دو گونه بود ورعی بود در ظاهر که نجنبد مگر به خدا و ورعی بود در باطن و آن، آن بود که در دلت به جز خدا در نیاید» (عطار، ۱۳۶۳، ۳۸۱؛ قشیری، ۱۳۷۴، ۱۶۸).

او طمع را باعث ضایع شدن دین و ورع را باعث باقی ماندن آن می‌داند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۰؛ محمودبن عثمان، ۱۳۵۸، ۲۸۰). به نظر او سه ویژگی باعث پیدایش ورع در دل می‌شود: عزت نفس، درستی اعتقاد و یقین و انتظار مرگ (حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۶۷-۶۸).



اخلاص

«اخلاص تصفیه عمل است از تمام شوائب مانند ریا و تکبر و آنچه مایه فساد عمل گردد» (سجادی، ۱۳۶۲، ۲۲). یحیی، هم اخلاص نسبت به خداوند را پاک کردن عمل از عیوب می‌داند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۰).

جوع

به عقیده یحیی: «اگر گرسنگی را در بازار فروختندی و بر طبق نهادندی، سزاوار بودی اهل آخرت را که هیچشان آرزو نیامدی و نخریدندی جز گرسنگی» (قشیری، ۱۳۷۴، ۲۱۲؛ سهروردی، ۱۳۶۳، ۱۳۸؛ سراج طوسی، ۱۹۱۴م، ۲۰۲؛ باخرزی، ۱۳۴۵، ج ۲، ۴۰). او گرسنگی را نور می‌داند و سیر خوردن را آتش که باعث سوخته شدن انسان می‌شود. از نظر او سیر خوردن باعث می‌شود خداوند انسان را از موهبت‌هایی محروم سازد که انسان هیچ‌گاه نتواند به آنها دست یابد و گرسنگی را طعام خداوند در روی زمین می‌داند که بدن‌های صدیقان خداوند از آن نیرو می‌گیرند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۹). علاوه بر این، گرسنگی را «ریاضتی برای مریدان، تجربتی برای تائبان و سیاستی برای زاهدان و مکرمی برای عارفان می‌داند» (قشیری، ۱۳۷۴، ۲۱۲؛ ابن عباس، ۱۳۴۶، ج ۶، ۱۶۵؛ قشیری، ۱۳۷۴، ۴۳؛ سراج طوسی، ۱۹۱۴م، ۲۰۲).

تواضع

یحیی، در وصف تواضع گفته است: تواضع پیشه کردن برای همه افراد نیک است، ولی اگر توانگران تواضع پیشه کنند، نیکوتر است، همان گونه که تکبر پیشه کردن بد است به ویژه اگر درویشان چنین صفتی داشته باشند، بدتر و زشت‌تر است (قشیری، ۱۳۷۴، ۲۲۰؛ سهروردی، ۱۳۶۴، ۱۱۰). از دید او تواضع (انکسار) افراد عاصی و نافرمان بهتر است از «صولت مطیعان» (جامی، ۱۳۷۰، ۵۳؛ انصاری، ۱۳۶۲، ۱۰۱). همچنین، تواضع را برترین پرهیزگاری می‌داند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۰) به نظر او تکبر ورزیدن نسبت به کسی که با



انسان تکبر می‌ورزد تواضع است و این امر را نیک و پسندیده می‌داند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۸؛ قشیری، ۱۳۷۴، ۲۲۱).

ایمان

از دیدگاه یحیی، ایمان باعث محو کردن گناهان انسان می‌شود و او را به راه یقین هدایت می‌کند (عطار، ۱۳۶۴، ۳۶۴). وی ایمان را سه چیز می‌داند: خوف، رجا و محبت و می‌گوید: در ضمن خوف ترک گناه است تا از آتش دوزخ رهایی‌یابی و در ضمن رجا در طاعت خوض کردن است تا به بهشت برسی و در ضمن محبت تحمل چیزهای مکروه است تا از این طریق رضای حق حاصل شود (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۰).

ترک دنیا

از یحیی سخنان زیادی درباره ترک دنیا و دل نبستن به آن و انقطاع از آن بر جای مانده است. در نظر وی به دنبال دنیا بودن باعث خواری نفس و به دنبال بهشت بودن باعث عزت نفس می‌شود و توصیه می‌کند انسان نباید به خاطر دنیای فانی و ناپایدار خوار و ذلیل شود (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۷).

وی دنیا را خمر شیطان می‌داند که هر کس مست آن شد، دیگر به هوش نمی‌آید مگر در روز قیامت، آن هم در حال حسرت و ندامت (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۷؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۰۶ هـ.ق، ۹۱-۹۸). به اعتقاد او دنیا آن قدر شوم است که تنها، آرزوی آن باعث می‌شود انسان خدای را فراموش کند تا چه رسد به اینکه انسان به خواسته‌هایی در این دنیا برسد که این حالت باعث می‌شود انسان جز دنیا به چیزی مشغول نگردد و از تمامی کمالات و سیر به سوی خداوند باز ایستد (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۱۴۲؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۷). یحیی، جوینده دنیا را پیوسته در «ذل معصیت» و جوینده آن جهان را در «عز طاعت» و جوینده حق را پیوسته در «روح و راحت» می‌داند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۸). از دید وی تمامی دنیا ارزش این را ندارد که انسان حتی یک ساعت غم آن را بخورد. بنابراین، کسی که تمامی عمرش را



در غم دنیا و به فکر بهره‌مندی از امکانات آن است تا بهره اندکی از آن ببرد، در خسران ابدی خواهد بود (زرکلی، ۱۳۸۹ ه.ق، ج ۹، ۲۱۸؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۷). یحیی دنیا را دکان شیطان می‌داند و می‌گوید: اگر انسان از این دکان چیزی بدزدد یا بردارد، به ناچار شیطان با وی گلاویز می‌شود و او را گرفتار می‌کند (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۱۴۰؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۷). وی انسانی را خردمند می‌داند که از دنیا دست بردارد و دل بکند، پیش از آنکه دنیا از او دست بردارد و او را طرد کند؛ به فکر مرگ باشد پیش از آنکه بمیرد و به دنبال خشنودی خداوند باشد پیش از آنکه نزد خداوند برود؛ یعنی، به طور کلی عقیده دارد که انسان باید در زمان مقتضی از دنیا و آنچه در اوست دل بکند، به یاد مرگ و آخرت باشد و خداوند را خشنود کند (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲، ۱۴۲؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۰۶ ه.ق، ۹۱-۹۸). یحیی، دنیا را مثل عروس می‌داند و جوینده آن را مانند آرایشگر آن و عقیده دارد: دوری کننده از دنیا کسی است که روی این عروس را سیاه کند و موی او را بکند و جامه او را بدرد (قشیری، ۱۳۷۴، ۱۸۰؛ سراج طوسی، ۱۹۱۴ م، ۳۹؛ مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ربع اول، ۲۳۶). او مال دنیا (درهم و دینار) را مثل کژدم می‌داند و می‌گوید: انسان تا موقعی که نیاموخته است مال دنیا را از راه حلال کسب کند و در راه حق خرج کند باید به دنبال کسب آن نباشد، در غیر این صورت، مال دنیا مثل کژدم او را نیش می‌زند و هلاک می‌گرداند (غزالی، ج ۲، ۱۵۲؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۸).

سیر و سلوک و عبادت

یحیی عقیده دارد که سالکان طریقت در هر مرحله‌ای از سیر و سلوک نباید فرایض و نوافل را ترک کنند، بلکه سالک باید کلیه اعمال عبادی را به جا آورد؛ در غیر این صورت، کارش به کفر و الحاد می‌انجامد: «قومی می‌پندارند که در کارند؛ در خرق شریعت و سنت‌اند، تا آنجا که گویند که ما از پیامبران به‌ایم و مه‌ایم تا زندیق شوند تمام» (انصاری، ۱۳۶۲، ۱۰۱). او معتقد است بر سالک راه حق واجب است خوشی‌ها و تعلقات دنیوی را به



کناری گذارد و در غیرت این صورت، کارش باعث تمسخر شیطان می‌شود (حافظ، ۱۳۴۹ هـ.ق، ۲۰۸-۲۱۲). در جای دیگر می‌گوید: سالک باید سه چیز داشته باشد: خانه‌ای که در آن متواری باشد، کفافی که با آن بتواند زندگی کند و عملی که با آن بتواند حرفه‌ای در پیش بگیرد، بعد، تعبیری درباره این مسئله می‌آورد و می‌گوید: خانه مرید خلوت اوست که در آن به راز و نیاز می‌پردازد، کفاف او توکل است و حرفه او عبادت (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۸).

ویژگی‌های انسان حکیم

یحیی، انسانی را حکیم می‌داند که سه خصلت داشته باشد: ۱. به چشم نصیحت به توانگران نگاه کند نه با چشم حسد؛ ۲. به چشم شفقت به زنان نگاه کند نه با چشم شهوت؛ ۳. به چشم تواضع به درویشان بنگرد نه با چشم تکبر (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۶).
از دیدگاه یحیی، حکیم کسی است که ظاهرش با عوام مردم مثل نقره باشد و با رهروان مثل طلا و با عارفان مقرب مثل مروارید و یاقوت و اگر کسی چنین ویژگی‌هایی نداشته باشد، حکیم محسوب نمی‌شود (حافظ، ۱۳۴۹ هـ.ق، ۲۰۸-۲۱۲؛ ابن عباس، ۱۳۴۶، ج ۶، ۱۶۵؛ حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۶۹؛ ذهبی، ۱۴۱۲ هـ.ق، ۳۷۴).

حکمت

از دید یحیی، حکمت، سربازی از لشکریان خداوند است که خدا به وسیله آن دل دوستدارانش را محکم و استوار می‌گرداند (سراج طوسی، ۱۹۱۴ م، ۲۹۵). او عقیده دارد حکمت، آرام کننده دل‌های مریدان است که حرص و طمع نسبت به دنیا را از دل می‌رانند (همان، ۱۹۱۴ م، ۲۰۶).

عزلت و انزوا

یحیی، میل به عزلت و انزوا و دوری از خلق داشت، بنابراین، وحدت و طلب خلوت را از مقاصد و امانی صدیقان، و پیروی از سنت و انس گرفتن با خلق را وحشت صدیقان



می‌داند (سهروردی، ۱۳۶۴، ۱۰۰؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۵). در جای دیگر می‌گوید: تنهایی آرزوی صدیقان است و هر کس انگیزه باطنی برای برگزیدن خلوت داشته باشد و نفسش او را در این باب یاری کند و او را به خلوت بکشاند، این دلیل کمال استعداد اوست (باخرزی، ج ۲، ۱۳۴۵، ۲۹۴). او تنهایی را مانند همنشینی با صدیقان ارزشمند و مفید می‌داند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۰).

دیدگاه یحیی در مورد اولیای خداوند

یحیی، سه خصلت را از صفات اولیای خداوند بر می‌شمرد: اعتماد کردن بر خداوند، با اتکای به او از همه چیز و همه ما سوی الله بی‌نیاز بودن و در همه امور به خداوند رجوع کردن (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۵). از دید او ولی خداوند اهل ریا و تظاهر و دورنگی نیست در نتیجه، اولیاء دوستان کمی دارند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۶؛ قشیری، ۱۳۷۴، ۴۳۲). در جای دیگر اولیاء را اسپر غم‌های خوشبوی خداوند در روی زمین می‌داند که صدیقان ایشان را می‌بویند و بوی ایشان به دل صدیقان می‌رسد و صدیقان مشتاق خداوند می‌شوند، در نتیجه، با توجه به درجه‌ای که از اخلاق دارند، عبادتشان به درگاه خداوند بیشتر می‌شود (قشیری، ۱۳۷۴، ۴۳۳). او عقیده دارد اولیاء الله اسیران نعمت او و اصفیاء گروگان کرامت او و احباء برده‌های نعمت او هستند؛ بردگان محبتی که آزاد نمی‌شوند و گروگانان کرامتی که از بند رها نمی‌شوند و اسیران نعمت‌هایی که هیچ‌گاه رهایی نمی‌یابند (حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۶۰).

سخن نیکو

یحیی عقیده دارد انسان باید با اندیشه و تأمل سخن بگوید؛ زیرا گفتن سخنان نسنجیده و بی‌تأمل باعث پشیمانی، و بیان سخن اندیشیده و سنجیده باعث سلامت انسان می‌شود (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۱). به اعتقاد وی سخنی که از دل بر آید لاجرم بر دل نشیند: «هر گاه سخن از دل بر آید بر دل می‌نشیند و هر گاه از زبان بر آید از حد دو گوش فراتر نمی‌رود



(سراج طوسی، ۱۹۱۴م، ۲۹۵). او می‌گوید: سخن نیک، ارزشمند و نیکو است و بهتر از نیکویی معنای آن است و به از معنای آن، عمل به آن است و بهتر از عمل به آن، پاداش آن است و نیکوتر از پاداش آن، خشنودی کسی است که عمل نیک برای رضای او انجام شده (خشنودی خداوند) (حافظ، ۱۳۴۹هـ.ق، ۲۰۹؛ ذهبی، ۱۴۱۲هـ.ق، ۳۷۴؛ ابن جوزی، ۱۴۰۶هـ.ق، ۹۱-۹۸). از دیدگاه یحیی بهترین چیز سخنی شیوا و روان است که با بیانی روشن گفته شود (ابن عباس، ۱۳۴۶، ج ۶، ۱۶۶؛ حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۶۹).

نظریات یحیی درباره عارفان و زاهدان

از دیدگاه یحیی، زاهدان در این دنیا غریب‌اند و عارفان در آخرت (انصاری، ۱۳۶۲، ۱۰۱؛ جامی، ۱۳۷۰، ۵۴؛ حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۶۰؛ ابن جوزی، ۱۴۰۶، ۹۱-۹۸). عارف، پیوسته به حال خود گریه می‌کند و به ستایش خداوند می‌پردازد. بنابراین، در حالی که از این دنیا می‌رود که از دو چیز به آرزوی خود نرسیده است: یکی از «گریستن بر خویشتن» و دیگر از «شنا کردن» بر خداوند (قشیری، ۱۳۷۴، ۵۴۶). عارف در ظاهر با مردم است و در باطن جدای از آنها. عارف کسی است که از دنیا جدا و فانی فی الله شده است (قشیری، ۱۳۷۴، ۵۵۰؛ سراج طوسی، ۱۹۱۴م، ۳۷؛ انصاری، ۱۳۶۲، ۶۵۴).

عارف، در ارتباط با حق تعالی باید پیوسته ادب را رعایت کند و اگر چنین نکند، باعث هلاک وی می‌شود (قشیری، ۱۳۷۴، ۴۸۰؛ عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۶). عارف، دارای همتی است که به هیچ چیز حتی بهشت راضی نمی‌شود جز به دیدار خداوند (عطار، ۱۳۶۳، ۳۶۴). عارفان و اهل معرفت «وحش الله» اند در روی زمین که با کسی مؤانست نمی‌کنند (جامی، ۱۳۷۰، ۵۴؛ انصاری، ۱۳۶۲، ۱۰۲؛ حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۶۰). عارف دارای بدنی لطیف، دلی سرگشته، اشتیاقی همیشگی و ذکری پیوسته است (یثربی، ۱۳۶۸، ۵۷).

عبادت عارف در سه چیز است: با نیکویی با مردم معاشرت کردن، پیوسته به یاد خدا بودن و داشتن جسمی سالم، درحالی که دلی بیمار در آن قرار دارد (حافظ، بی‌تا، ج ۱۰، ۵۷).



عارف واقعی کسی است که هیچ چیز را بیشتر از ذکر حق تعالی دوست نداشته باشد (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷) و آخرت را به دست راست گرفته باشد و دنیا را به دست چپ و به هیچ کدام اعتنایی نکند و با دل روی به خدا بیاورد به طوری که هیچ چیز او را از یاد خدا غافل نگرداند (محمودبن عثمان، ۱۳۵۸، ۲۰۵).

یحیی، عارف را برتر از زاهد می‌داند؛ زیرا می‌گوید: «زاهد تو را همه سر که و سپندان دهد و عارف به مشک و عنبر مطیب کند» (قشیری، ۱۳۷۴، ۱۷۸). او در جای دیگر عارف را در حرکت به سوی مطلوب از زاهد تند روتر می‌داند (یثربی، ۱۳۶۸، باخرزی، ۲۹/۳۰).

نیایش‌های یحیی

بخش عمده‌ای از سخنان یحیی به نیایش‌های او اختصاص یافته است. در این نیایش‌ها که سرشار از مضامین لطیف و گواه ذوق و روح لطیف گوینده آنهاست، وی هم از رحمت و مغفرت خداوندی سخن می‌گوید و هم از گناهان خویش یاد می‌کند و از ساحت ربوبی طلب عفو و مغفرت می‌کند. یحیی در این گونه سخنان امیدوار به فضل و بخشش خداوند است. وی عقیده دارد که خداوند توفیق طاعت به انسان می‌دهد و بعد طاعت او را می‌پذیرد. خداوند، در این دنیا عیوب و گناهان انسان را می‌پوشاند و در قیامت او را عفو می‌کند. یحیی از خداوند می‌خواهد او را از ارتکاب گناه دور سازد و پیوسته با فضل خودش با وی رفتار کند نه با عدلش. بنابراین، به طور کلی نیایش‌های او حاکی از «رجا»ی وی به فضل و احسان و آمرزش خداوند است و نیز حاکی از مقام «رجا»ی وی. بهتر است این نیایش‌ها را از زبان خود یحیی بشنویم:

خدایا! تو چقدر بخشاینده‌ای، امروز توفیق طاعت به انسان می‌دهی و فردا هم آن طاعت را می‌پذیری. گناهان ما را نیز امروز می‌پوشانی و فردا می‌آمرزی (ذهبی، ۱۴۱۲ هـ.ق، ۳۷۴).
الهی! چگونه ترسم از تو و تو کریمی و چگونه نترسم از تو که تو عزیز (عطار، ۱۳۶۳، ۳۷۴).



الهی! زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم کرم بود (همان).
 الهی! تو دوست می‌داری که من تو را دوست دارم با آنکه بی‌نیازی از من، پس چگونه دوست ندارم که تو مرا دوست داری با این همه احتیاج که به تو دارم (همان).
 خدایا! می‌دانم که راهی نیست که ما به تو برسیم جز این که فضل تو به ما یاری رساند و هیچ انقطاعی نزد تو نیست و تو هیچگاه بنده را از خود دور نمی‌کنی مگر اینکه این مسئله ناشی از عدالت تو باشد (حافظ، ۱۳۴۹ هـ.ق، ۲۰۸-۲۱۲).
 الهی! مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار با فضل تو افتاد (عطارد، ۱۳۶۳، ۳۷۵).

خداوندا! هر چه مرا از دنیا خواهی داد به کافران ده و هر چه از عقبی خواهی داد به مؤمنان ده که مرا بسنده است در دنیا ذکر تو و در عقبی دیدار تو (غزالی، ۱۳۶۱، ۳۷۴).
 خدایا! چگونه شادمان باشم در حالی که بر تو عصیان کردم و چگونه شادمان نباشم در حالی که تو را شناختم و چگونه تو را بخوانم حال آنکه خطا کارم (ابن‌الجوزی، ۱۴۰۶ هـ.ق، ج ۴، ۹۱).

الهی! گناه من، مرا می‌ترساند از تو و امید من طمع رحمت می‌کند در تو. پس بیرون آور مرا به خوف از خطاها و در آور مرا به امید در عطاها تا در قیامت آزاد کرده تو باشم، همچنان که در دنیا پرورده نعمت تو بودم.

از تو عفو و کرم رجای من است با رجا جرم من بلای من است
 ساز من بر گناه گریه بود بر تو پیغام من دعای من است
 (محمود بن عثمان، ۱۳۶۸، ۲۲۸-۲۲۹)

نتیجه

یحیی بن معاذ از حکما، عرفا و زاهدان یگانه عصر خویش بوده است. وی سخنور توانایی



بوده که با کلام دلنشین خود بر شنونده تأثیر می‌گذاشته و سخن خود را در ذهن و ضمیر شنونده جای می‌داده است.

یحیی، سفرهای زیادی به سرزمین‌های اسلامی کرده. او وارد هر شهری که می‌شد، مردم از او استقبال می‌کردند و با اشتیاق به سخنانش گوش می‌دادند و تحت تأثیر سخنان پرشور و حال او قرار می‌گرفتند. هدف وی از این سفرها، سیر در آفاق و ارشاد و راهنمایی مردم بوده است، سخنانی که از یحیی بر جای مانده، بینش و آگاهی عمیق او را نسبت به مسایل دینی و عرفانی نشان می‌دهد. گفتار یحیی بیشتر در مورد این موضوعات است: توحید، توکل، زهد، خوف و رجا، ترک دنیا، عزلت و انزوا، فقر و غنا و ترجیح دادن غنا بر فقر، توبه، جوع، لزوم پای‌بندی سالکان طریقت به عبادت و اطاعت و به جای آوردن فرایض و نوافل در همه مراحل سیر و سلوک و ویژگی‌های اولیاء الله و عارفان و زاهدان. نیایش‌های لطیفی از این عارف و زاهد بر جای مانده که اصلی‌ترین موضوع آنها، امید به عنایت و فضل خداوند است.

پی‌نوشت

۱. کرامیه، از فرق سنت و جماعت بودند و از ابو عبدالله محمد بن کرام بن عراف بن خزانه بن برای پیروی می‌کردند. او از حیث حکمت الهی، میان مکتب سنت‌گرا که به کلی مخالف کلام خردگرا بود و معتزله که کاملاً از برداشت خردگرایانه حمایت می‌کردند، قرار گرفت و نفوذ او بیش از همه در مذهب ماتریدی مشاهده می‌شود (مشکور، ۱۳۶۸، ۳۶۳-۳۶۴).

منابع

۱. ابن‌الجوزی، الامام ابی الفرج، *صغره الصفوه*، حقه و علق علیه محمود فاحوزی، ج ۴، الطبعه الرابعه، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۲. _____، *المنتظم*، دراسه و تحقیق: محمد عبد القادر عطا و...، راجعه و صححه نعیم زر زور، ج ۱۲، الطبعه الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.



۳. ابن‌عباس، شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان، *وفیات الاعیان*، ج ۶، چاپ دوم، منشورات الشریف الرضی، قم، ۱۳۴۶.
۴. ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه م. رضا تجدد، چاپ دوم، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۴۶.
۵. انصاری هروی، خواجه عبدالله، *طبقات الصوفیه (تقریرات خواجه)*، مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولائی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲.
۶. باخرزی، ابوالمفاخر یحیی، *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۵.
۷. بغدادی، اسماعیل پاشا، *هدیه العارفین*، جلد ۶، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۵۵ م.
۸. جام (ژنده پیل)، احمد، *انس التائیین*، تصحیح و توضیح دکتر علی فاضل، چاپ اول، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸.
۹. جامی، نورالدین عبدالرحمن، *نفحات الانس*، تصحیح دکتر محمود عابدی، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.
۱۰. جلابی هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان، *کشف المحجوب*، به کوشش دکتر محمدحسین تسیحی (رها)، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، بی تا.
۱۱. الحافظ، ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱۴، طبع للمره الاولى بنفقه الخانجی بالقاهره و مکتبه العربیه ببغداد و مطبعه السعاده بجوار محافظه مصر، ۱۳۴۹ هـ.ق.
۱۲. الحافظ، ابی نعیم احمد بن عبدالله الاصفهانی، *حلیه الاولیاء*، الجلد العاشر، انتشارات دارالفکر، بیروت، بی تا.
۱۳. الذهبی، شمس‌الدین محمد، *تاریخ اسلام*، تحقیق الدكتور عمر عبدالسلام تدمری، جلد حوادث و وفیات ۲۵۱-۲۶۰ هـ.ق، الطبعه الاولى، ناشر دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۴. _____، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۱۳، الطبعه الرابعه، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق.
۱۵. زرکلی، خیرالدین، *الاعلام*، ج ۹، الطبعه الثالثه، بیروت، ۱۳۸۹ هـ.ق.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین، *جستجو در تصوف ایران*، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.



۱۷. سجادی، سید جعفر، *فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ سوم، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
۱۸. سراج طوسی، ابونصر، *اللمع*، تصحیح نیکلسون، لیدن، ۱۹۱۴م.
۱۹. سزگین، فؤاد، *تاریخ التراث العربی*، ج ۱، جزء چهارم (بخش عرفان و...)، نشرمکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی العامه، قم، ۱۴۱۲هـ.ق.
۲۰. سهروردی، شیخ شهاب‌الدین عمر، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
۲۱. سهروردی، ضیاء‌الدین ابوالنجیب، *آداب المریدین*، ترجمه عمر بن محمد بن احمد شیرگان، تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ اول، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۳.
۲۲. کاشانی، عزالدین محمود بن علی، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، به تصحیح استاد علامه جلال‌الدین همایی، چاپ سوم، موسسه نشرهما، تهران، ۱۳۶۷.
۲۳. عطار، فریدالدین محمد نیشابوری، *تذکره الاولیاء*، به تصحیح محمد استعلامی، چاپ چهارم، کتاب‌فروشی زوار، تهران، ۱۳۶۳.
۲۴. غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، ۲ جلد، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
۲۵. قشیری، ابوالقاسم، *رساله تفسیره*، ترجمه ابوالحسن علی بن احمد عثمان، با تصحیحات و استدراکات استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۲۶. محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر ابی سعید میهنی، *اسرار التوحید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، بخش اول، چاپ اول، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶.
۲۷. محمود بن عثمان، *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸.
۲۸. مستملی بخاری، خواجه امام ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
۲۹. مشکور، محمد جواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.



۳۰. یثربی، سیدیحیی، عرفان نظری (تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف)، چاپ دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴.
۳۱. _____، سیر تکاملی و اصول مسائل عرفان و تصوف، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۳۶۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی